

حافظ افرادی نارجمند هستند و «رند» و «مغ» عناصری ارجمند. البته این موارد، تنها موضوعاتی نیستند که مورد دست اندازی وی قرار می‌گیرند؛ مفاهیم حساس تری نیز وجود دارند که از لطف حافظ در امان نمی‌مانند. او حتی گاه معنای احادیث نبوی را باژگونه می‌کند^۱ و از طریق این باژگونی یا «نقیضه» رهسپار سطح عمیق تری از معنا می‌گردد.

حافظ، از گذشته ادبی ایران باستان و ایران دوره اسلامی بسیار سود می‌جوید؛ اما نباید از یاد برد که استفاده از عناصر گذشته، باز به نحوی در خدمت اهداف او درمی‌آید؛ اهدافی چون زیبایی، رهسپار شدن به سطح دیگری از معنا و مقابله با گفتمان رسمی. قصه‌ها و افسانه‌ها از منابعی هستند که مورد توجه حافظ قرار گرفته‌اند. به عنوان مثال داستان سلیمان که در قرآن آمده، بارها در دیوان وی بازتاب یافته است. مقاله حاضر نیز دربارهٔ بیتی است که به یکی از ماجراهای سلیمان اشاره دارد. بیت مورد نظر در غزلی به مطلع زیر آمده است:

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

و بیت مورد بحث:

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش
که به تلبیس و حیل دیو سلیمان/مسلمان نشود

ضبط در ست قافیه این بیت کدام است: «سلیمان» یا «مسلمان»؟
در این مقاله تلاش بر آن است تا با استفاده از امکانات

ژانر تعریف این اصطلاح را از دید فوکویان می‌کند: «عاداتی که به صورتی نظام یافته، به موضوعاتی که درباره آن‌ها سخن می‌گویند، شکل می‌دهند» (فرو ۲۰۰۷: ۱۷).

۲. شیخ صدوق به این روایت اشاره کرده است: «و رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ الطَّيَّارِ قَالَ دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَ طَلَبْتُ بَيْتًا أَتَكَرَّاهُ فَدَخَلْتُ دَارًا فِيهَا بَيْتَانِ بَيْنَهُمَا بَابٌ وَ فِيهِ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ تُكَارِي هَذَا الْبَيْتَ قُلْتُ بَيْنَهُمَا بَابٌ وَ أَنَا شَابٌ قَالَتْ أَنَا أَغْلِقُ الْبَابَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ فَحَوَلْتُ مَنَاعِي فِيهِ وَ قُلْتُ لَهَا أَغْلِقِي الْبَابَ فَقَالَتْ تَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ الرُّوحُ دَعْنِي فَقُلْتُ لَا أَنَا شَابٌ وَ أَنْتِ شَابَةٌ أَغْلِقِيهِ قَالَتْ أَفَعُدُّ أَنْتِ فِي بَيْتِكَ فَلَسْتُ أَنْتِكَ وَ لَا أَقْرَبُكَ وَ أَبَيْتُ أَنْ تُغْلِقَهُ فَأَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^۲ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ تَحَوَّلَ مِنْهُ فَإِنَّ الرَّجُلَ وَ الْمَرْأَةَ إِذَا حُلِيَا فِي بَيْتٍ كَانَ تَالِئَهُمَا الشَّيْطَانُ» (شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۵۲).

حافظ در بیتی بدین سان حدیث را باژگونه می‌کند:

یاد باد آن که صبحی زده در مجلس انس
جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود

(دیوان حافظ، قزوینی و غنی، ۲۰۴)

با تأمل در این بیت درمی‌یابیم که به احتمال زیاد حافظ به این حدیث نظر داشته است؛ چرا که هیچ چیزی جز اشاره بدین حدیث نمی‌تواند عبارت «خدا با ما بود» را توجیه کند. چه دلیلی وجود دارد که این عبارت در این بیت وارد شود؟ حافظ با نظر به این حدیث و باژگون کردن معنای آن سعی در ارائه معنایی ضد گفتمانی دارد. این شگرد حافظ را می‌توان نوعی «نقیضه» در نظر گرفت.

«سلیمان» یا «مسلمان»؟

بحثی در باب یک بیت از حافظ

مصطفی جلیلی تقویان

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد
jalil.taghaviyan@yahoo.com

هر شاعر بزرگی اغلب دل در گرو یک چیز دارد؛ زیبایی. حافظ نیز از این قاعده برکنار نیست. برخی از حافظ‌پژوهان بر این باورند که آنچه برای وی بیشترین اهمیت را داشته، خود شعر بود، نه مذهب، یا تصوف یا مبارزه اجتماعی یا... البته حاجت به گفتن نیست که حافظ به تمام این جنبه‌ها عنایت دارد؛ اما سخن بر سر آن است که برای وی، این همه، طفیل هستی زیبایی هستند. زیبایی به عنوان جوهر شعر، از دیرباز در بلاغت اسلامی نیز مطرح بوده است. برای نمونه آمدی می‌نویسد:

...قلنا له: قد جئت بحكمة و فلسفة لطيفة حسنة فإن شئت دعوناك حكيماً أو سميناً فيلسوفاً ولكن لا نسيمك شاعراً و لا ندعوك بليغاً لأن طريقةك ليست على طريقة العرب و لا على مذاهبهم... (آمدی، موازنه، ص ۳۸۱).

وی معتقد است که شعر، عرصه تفکر و فلسفه‌ورزی نیست. ممکن است شعر شاعری سرشار از معانی بلند و عمیق فلسفی باشد، اما چنین شعری مورد تأیید ناقد ادبی قرار نمی‌گیرد، زیرا جوهر شعر همانا زیبایی است و از این لحاظ با فلسفه تفاوت دارد.

صورت‌گرایان روس تأکید می‌کنند که غافلگیری و به درنگ انداختن ادراک مخاطب مشخصه هر اثر هنری زیبا است. حافظ به شیوه‌های مختلفی از این اصل پیروی می‌کند؛ برای نمونه ارزش‌هایی که در غزلیات او مطرح می‌شود، در تقابل با ارزش‌های گفتمان رسمی است. «شیخ» و «فقیه» در دیوان^۱ «گفتمان» در اینجا برابر اصطلاح Discourse به نزد فوکواست. جان فرو در کتاب

زبان‌شناختی و سبک‌شناختی، دلایلی در حمایت از ضبط (سلمان) ارائه شود:

۱. پیشینه تحقیق

پژوهشگران درباره این بیت سخن بسیار گفته‌اند. ما در اینجا به ارائه نمونه‌هایی از این تحقیقات می‌پردازیم. خرمشاهی در تفسیر این بیت به پیشینه بحث درباره آن اشاره می‌کند:

... شادروان پژمان در دیوان مصحح خود «سلمان نشود» آورد و در پانویس چنین نوشت: «قزوینی: دیو مسلمان نشود. این صورت ناصواب است... داستان انگشترین سلیمان و ربوده شدن آن به وسیله دیوی موسوم به صخر یا صخره معروف است و تناسب دیو با سلیمان هم چندان بدیهی است که حاجتی به توضیح ندارد. دو دهه بعد مرحوم دشتی در مقدمه حافظ مصحح انجوی نوشت: ... بدون تردید در این بیت مسلمان غلط و سلیمان درست است، چه اشاره به روایت خاتم سلیمان است که بر آن اسم اعظم نقش بوده و به واسطه آن خاتم سلیمان بر دیو و پری و انسان حکومت می‌کرده و آن انگشتری را دیوربوده و در جاهای دیگر بارها حافظ اشاره بدین معنی کرده است (خرمشاهی ۱۳۷۸: ۷۸۲-۷۸۳).

خرمشاهی سپس توضیح می‌دهد که در سال ۱۳۵۶ اردشیر بهمنی در مقاله‌ای با عنوان «دیو مسلمان نشود» با تمسک به حدیثی از پیغمبر، ضبط «دیو مسلمان نشود» را برگزید و شفیع کدکنی و زریاب خوبی و سمیعی نیز با استدلال‌ها و شواهد تازه‌ای به طرفداری از ضبط «دیو مسلمان نشود» برخاستند (همان: ۷۸۳).

خرمشاهی خود اظهار نظری قاطع در این مورد ندارد، اما در معنای بیت چنین می‌نویسد: «معنای بیت به صورتی که آقای اردشیر بهمنی آورده‌اند ... کاملاً معقول و مقبول است...» (همان: ۷۸۴).

رواقی نیز در مقاله‌ای به بررسی این بیت پرداخته است. وی ضمن حمایت از خانلری که ضبط «مسلمان» را برگزیده، می‌نویسد:

در خور یادآوری است که مسلمان و سلیمان در متن‌های فارسی هر کدام در جای خویش نشستند؛ به گونه‌ای که در بسیاری از بیت‌ها به هیچ وجه نمی‌توان سلیمان را به جای مسلمان نشاناند (رواقی ۱۳۷۰: ۸۳).

اوسپس شواهدی از شاعران پیش از حافظ ارائه می‌دهد که در آن‌ها «دیو» و «مسلمان» یا «دیو» و «سلمان»، به کار رفته است. نظر ایشان را در پایان این مقاله نقد خواهیم کرد.

در خور یادآوری است که ابراهیم قیصری نیز در مجلد یکم ابیات بحث‌انگیز دیوان حافظ به فهرستی از مباحثی که حافظ‌شناسان درباره این بیت به صورت کتاب یا مقاله داشته‌اند اشاره کرده است (قیصری ۱۳۸۰: ۵۳-۵۵).

از تصحیحات دیوان حافظ

از دیوان حافظ تصحیحات بسیاری وجود دارد. در اینجا به چند نمونه از این تصحیحات و ضبط آن‌ها از این بیت می‌پردازیم.

در دیوان حافظ تصحیح قزوینی و غنی، ضبط «مسلمان» آمده است. انجوی شیرازی ضبط «سلمان» دارد و جلالی نائینی و نذیر احمد ضبط «مسلمان» را آورده‌اند. فرزاد ضبط «سلمان» را ترجیح داده و سلیم نیساری نیز جانب ضبط اخیر را گرفته است. کار نیساری چنان‌که بر روی جلد کتاب آمده است، برگرفته از پنجاه نسخه خطی سده نهم است. غزل مورد بحث در ۳۵ نسخه از پنجاه نسخه آمده است که از این میان بیت مذکور در ۳۳ نسخه از این ۳۵ نسخه. ۹ نسخه، ضبط «دیو سلیمان نشود» را دارد و ۲۴ نسخه ضبط «دیو مسلمان نشود». با وجود این سلیم نیساری ترجیح داده است از ضبط اول که فقط در ۹ نسخه آمده، استفاده کند.

دلایل پشتیبانی از ضبط «سلمان»

نگارنده دلایل خود را برای پشتیبانی از ضبط «سلمان» ارائه می‌دهد. لازم به یادآوری است که دو دلیل را پیش‌تر حافظ‌شناسان بدین شکل ارائه نکرده‌اند یا دست‌کم نگارنده ندیده است.

دلیل سبک‌شناختی: یکی از ابزارهای مورد استفاده در تصحیح متن، ابزار سبک‌شناسی و توجه به مؤلفه‌های سبک‌شناختی مؤلف است. سبک‌شناسی تعاریف متعددی دارد که هر کدام بر ویژگی خاصی انگشت نهاده است. یکی از شاخصه‌های مهم سبک، مسأله تکرار و تداوم رفتارهای زبانی خاص در یک پیکره متنی است. لازمه شکل‌گیری سبک وجود بسامد بالای مشخصه‌های سبک‌ساز و نه کاربرد اندک و

خاتم جم را بشارت ده به حسن خاتمت
کاسم اعظم کرد از او کوتاه دست اهرمن
(همان، ۳۹۰)

بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم
ملک آن توست و خاتم فرمای هر چه خواهی
در حکمت سلیمان هر کس که شک نماید
بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی
(همان، ۴۸۹)

در پناه یک اسم است خاتم سلیمانی
پند عاشقان بشنو و از در طرب باز
(همان، ۴۷۳)

در تمام این ابیات اشاره‌ای به داستان سلیمان وجود دارد. به عبارت دیگر هر چند اسم اعظم در ادبیات عرفانی ما به صورت مستقل از داستان سلیمان هم به کار رفته و در باب آن بحث‌هایی انجام گرفته است، در دیوان حافظ در چهار موردی، به غیر از بیت مورد بحث، که از آن استفاده شده، تنها و تنها در ارتباط با داستان سلیمان مطرح شده است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که یکی از مؤلفه‌های سبکی حافظ در استفاده از ترکیب «اسم اعظم» یا معادل آن مانند بیت آخر، این است که همواره آن را در ارتباط با داستان سلیمان مطرح می‌کند و با اینکه در سنت ادبیات عرفانی ما این ترکیب به صورتی مستقل از داستان سلیمان هم مطرح شده است، حافظ چنین نمی‌کند. اکنون با توجه به این نکته، سرانجام بیت مورد نظر چه خواهد بود؟ چنانچه بر آن باشیم تا سبک مؤلف را در تشخیص ضبط درست لحاظ کنیم احتمال انتخاب واژه «سلیمان» بیش از واژه «مسلمان» خواهد بود، زیرا از پنج مورد که در آن اشاره‌ای به «اسم اعظم» صورت گرفته، چهار مورد همراه با نام سلیمان بوده است. به عبارت دیگر در هشتاد درصد موارد، حاجت به گفتن نیست که هشتاد درصد، کف بسامد است زیرا هنوز تکلیف مورد پنجم را که همان بیت مورد بحث ماست مشخص نکرده‌ایم.

دلیل زبان‌شناختی: در این بخش بر آن هستیم تا از یک الگوی زبان‌شناختی یاری جویم و از این طریق بر حمایت خود از ضبط مورد نظر بیفزاییم. لازم به یادآوری است که

رخدادهای اتفاقی در متن است (فتوحی ۱۳۹۱: ۴۸).

این نگرش سبک‌شناختی می‌تواند در تشخیص ضبط درست این بیت ما را یاری کند. اما پیش از آن باید به سؤالی پاسخ دهیم؛ متنیت (textuality) دیوان حافظ به چه معناست؟ آیا هر غزل یک متن است، یا باید تمام غزلیات حافظ را یک متن تلقی کنیم؟ برای پاسخ بدین پرسش ناگزیر از تعریف متن هستیم. زبان‌شناسان متن را چنین تعریف می‌کنند:

اگر سخنگوی یک زبان دو قطعه از زبان را که از نظر طول بیش از یک جمله است، بشنود یا بخواند، به طور طبیعی و بدون مشکل می‌تواند تصمیم بگیرد که آیا با یک کل متحد روبه‌روست یا با مجموعه‌ای از جملات نامرتب، واژه‌متن در اصطلاح زبان‌شناسی به هر قطعه‌ای، چه گفتاری چه شنیداری، اطلاق می‌شود که سازنده یک کل متحد باشد (هالیدی و حسن ۱۹۷۶: ۱).

اگر چنین تعریفی از متن را بپذیریم، آنگاه هم یک غزل واحد، متن خواهد بود و هم کل دیوان حافظ. اما نگرش سبک‌شناختی قطعاً کل دیوان حافظ را به عنوان «پیکره متنی» برمی‌گزیند و نه یک غزل را. از آنجا که غزلی واحد نمی‌تواند اطلاعاتی درباره سبک شاعر به مخاطب بدهد، ناگزیر از آن هستیم که تمام دیوان شاعر را یک متن تلقی کنیم.

باری، با رجوع به دیوان حافظ و پی‌گیری برخی از واژه‌های کلیدی بیت مورد نظر در آن، می‌توانیم به مؤلفه‌ای از سبک حافظ دست یابیم و از این طریق به پرسش اصلی این مقاله پاسخ دهیم. چنان‌که دشتی یادآور شده است، اشاره به داستان معروف ربودن دیوانگشتی سلیمان را، بارها مورد اشاره حافظ قرار گرفته است. البته ایشان ظاهراً به دلیل بدیهی بودن موضوع اشاره‌ای به ابیات مورد نظر نکرده است. یکی از ترکیب‌های کلیدی این بیت «اسم اعظم» است. این ترکیب هم در داستان سلیمان نقش عمده‌ای دارد و هم در ادبیات عرفانی ما. با جست‌وجو در دیوان خواجه مشخص می‌شود که وی در چهار غزل دیگر از این واژه استفاده کرده است:

سزد کز خاتم لعلش ز نم لاف سلیمانی
چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم

(دیوان حافظ، قزوینی، ۳۲۷)

۱. اعداد مربوط به شماره غزل است که از نرم افزار گنجور گرفته شده است. لازم به یادآوری است که غزل‌های حافظ در این نرم‌افزار بر اساس تصحیح قزوینی و غنی می‌باشد.

الگوهای زبان‌شناختی دربارهٔ زبان روزمره و برگرفته از آن است. بنابراین استفاده از آن‌ها در تحلیل زبان ادبی می‌باید با احتیاط و گهگاه توسع صورت گیرد. هالیدی و حسن اصطلاح «انسجام» را چنین تعریف می‌کنند:

مفهوم انسجام (cohesion) امری معناشناختی است که به روابط معنایی موجود در متن می‌پردازد و آن را به مثابه یک متن تعیین می‌کند. انسجام آنجا رخ می‌دهد که تفسیر برخی عناصر گفتمان به یکدیگر وابسته باشند (۱۹۷۶: ۴).

مؤلفان در این کتاب پنج نوع انسجام را در زبان انگلیسی تشخیص می‌دهند. آنچه در اینجا مدنظر ما است نوع جانشینی (substitution) است. جانشینی عبارت است از «جابه‌جایی یک آیت‌بادیگری» (همان: ۸۹) بر اساس نظریهٔ هالیدی و حسن، سه نوع انسجام در زبان انگلیسی قابل تشخیص است:

- Nominal: one, ones, same
- Verbal: do
- Clausal: so, not

اکنون این الگورا در تحلیل غزل حافظ به کار می‌گیریم تا نشان دهیم که بر اساس الگوی جانشینی، انتخاب ضبط «سلیمان» صحیح‌تر است. با انتخاب این ضبط نه تنها انسجام متن فزونی می‌یابد، بلکه این جانشینی وجهی زیباشناختی به خود می‌گیرد و صرفاً امری زبان‌شناختی نخواهد بود. اکنون متن غزل را می‌آوریم:

۱. گر چه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
۲. رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است
حیوانی که ننوشد می و انسان نشود
۳. گوهر پاک ببايد که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود
۴. اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش
که به تلبیس و حیل دیو سلیمان نشود
۵. عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

۶. دوش می‌گفت که فردا بدهم کام دلت
سببی ساز خدایا که پشیمان نشود
۷. حسن خلقی ز خدا می‌طلبم خوی تورا
تا دگر خاطر ما از تو پریشان نشود
۸. ذره را تا نبود همت عالی حافظ
طالب چشمهٔ خورشید درخشان نشود

حافظ در چهار بیت نخست از یک الگوی خاص پیروی کرده است. او در هر بیت دو چیز را در مقابل هم قرار می‌دهد که در غزل به صورت پررنگ مشخص شده است. در بیت اول «واعظ شهر» «مسلمان» را در برابر هم می‌گذارد، در بیت دوم «حیوان» و «انسان» را، در بیت سوم «سنگ و گل» و «لؤلؤ و مرجان» را، و در بیت چهارم «دیو» و «سلیمان» را. تقابل‌های موجود در ابیات دوم و سوم و چهارم هر کدام جانشین تقابل اصلی شده است. در واقع هر کدام از این تقابل‌ها در حکم تمثیلی برای تقابل اصلی در بیت اول است. این الگو کاملاً آشکار است. اکنون اگر ضبط «مسلمان» را منظور کنیم الگوی مورد نظر، اگر نگوییم از بین می‌رود، دست‌کم تضعیف می‌شود. زیرا «مسلمان» به همراه «واعظ شهر» در بیت نخست آمده است و قرار است برای آن‌ها تمثیل‌هایی آورده شود. بنابر این با ضبط «مسلمان» این الگو تضعیف می‌شود. طبق الگوی جانشینی در غزل حافظ قرار است برای «واعظ شهر» و «مسلمان» نمونه‌ها و تمثیل‌هایی آورده شود. ضبط «مسلمان» سبب می‌شود که شاعر برای «مسلمان» در بیت نخست، دوباره خود واژه «مسلمان» را مثال بزند و این امر نه تنها الگوی جانشینی در غزل حافظ را از بین می‌برد یا تضعیف می‌کند، بلکه زیبایی نهفته در این الگورا نیز از بین می‌برد یا کم‌رنگ می‌کند.

نقد نظر برخی موافقان «مسلمان»

حافظ‌شناسان برای ضبط «مسلمان» دلایلی پرداخته‌اند که در اینجا چند مورد را می‌آوریم و نقد می‌کنیم:

یک. یکی از دلایل ارائه شده برای این ضبط، یافتن شواهدی از شعرای پیش از حافظ است که در آن‌ها از تقابل «دیو و مسلمان» یاد شده است؛ مانند:

همچنان که در نمونه‌های زیر از ناصر خسرو نمی‌توان جای
«سلیمان» را با «مسلمان» عوض کرد:

چه سخن گویم من با سپه دیوان؟
نه مرا داد خداوند سلیمانی
گر نیست طاقتم که تن خویش را
بر کاروان دیو سلیمان کنم
ملک سلیمان اگر ببرد یکی دیو
با سپهی دیو من چه کرد توانم

و همین گونه است در نمونه‌هایی که از مولانا در دست است:

دیوزان لوتی که مرده حی شود
تا نیشامد مسلمان کی شود

(مولوی، مثنوی، ج ۳، ص ۲۰)

کار کن هین که سلیمان زنده است
تا تو دیوی تیغ او برنده است

(همان، ج ۳، ص ۲۰۳)

در پاسخ به رواقی، باید گفت که در ابیات ذکر شده از ناصر
خسرو، تنها «از میان رفتن معنی شعر» نیست که به ما اجازه
نمی‌دهد به جای «سلیمان» از «مسلمان» استفاده کنیم، بلکه
قرینه‌ای نیز وجود دارد. آن قرینه، «سپه و کاروان» است. این
دو قرینه آشکارا به داستان سلیمان اشاره دارد که در آن از تسلط
وی بر لشکر دیوان و نه یک دیو، سخن رفته است.

در نمونه‌های ذکر شده از مولوی، هم باید گفت نمونه اول
به اشتباه به گواه گرفته شده است؛ زیرا در آن بیت اصلاً «سلیمان»
به کار نرفته است. بنابراین نمی‌توان به این بیت استناد جست
و در نمونه دوم هم نمی‌توان «مسلمان» آورد، زیرا معنای بیت از
میان می‌رود.

از سخنان رواقی چنین برمی‌آید که به دو دلیل نمی‌توان در
ابیات ذکر شده دست برد و جای «سلیمان» و «مسلمان» را با
هم عوض کرد:

یکی از میان رفتن معنا، دوم وجود قرینه.

درست به همین دو دلیل استفاده از ضبط سلیمان به جای
مسلمان در بیت حافظ اشکالی به وجود نمی‌آورد، بلکه شاید
بدین کار ضرورت می‌بخشد. چرا که اولاً با گزینش سلیمان

آن دیورا که در تن و جان منست
باری به تیغ عقل مسلمان کنم

(ناصرخسرو)

دیوی که بر آن کفر همی داشت مر او را
آن دیو مسلمان شد تا باد چنین باد

(سنایی)

از «اسلم شیطانی» شد نفس توربانی
ابلیس مسلمان شد تا باد چنین باد

(مولوی)

زریاب خوبی و شفیع کدکنی معتقدند که این ابیات اشاره به
حدیث نبوی است که در آن پیامبر گوید: «شیطان من بر دست
من مسلمان شده است».

در پاسخ باید گفت این سخن که ابیات بازگفته اشاره به
حدیث پیامبر دارد کاملاً درست است؛ اما چگونه می‌توان از
این گزاره به این نتیجه رسید که ضبط صحیح در بیت حافظ،
«مسلمان» است. دقت در ابیات بازگفته نشان می‌دهد که تنها
عناصر مهمی که در این ابیات آمده «شیطان» و «اسلام
(مسلمان)» است. اما در بیت حافظ ما با سه عنصر مهم مواجه
هستیم نه دو عنصر: «اسم اعظم»، «دیو»، «مسلمان/سلیمان». با
در نظر گرفتن این نکته، همان طور که برخی دیگر گفته‌اند،
اگر ضبط «مسلمان» را بپذیریم، عنصر سوم بیت مورد نظر از
ایفای نقش خود باز می‌ماند و مفسر مجبور است برای توضیح
آن از قلمرو تفسیر یا در قلمرو تأویل بگذارد.^{۲۵} مفسر حق ندارد
با دیدن تشابهی ظاهری میان دو بیت بی‌درنگ به تشابه تمام‌عیار
میان آن دو بیت حکم کند.

رواقی با آوردن شواهد بیشتر، بر این باور است که در
بسیاری از ابیاتی که دیو و مسلمان یا دیو و سلیمان آمده است،
امکان جایگزینی آن‌ها با یکدیگر وجود ندارد. به عنوان مثال در
بیت زیر از ناصر خسرو نمی‌توان به قرینه دیو به جای مسلمان،
سلیمان بگذاریم:

مرا در پیرهن دیوی منافق بود و گردنکش
ولیکن عقل یاری داد تا کردم مسلمانش

۱. «تلبیس و حیل» می‌تواند در ابیات بازگفته نیز لحاظ شود، چرا که به هر حال این
ویژگی شیطان است؛ هر چند در هیچ کدام از این ابیات این ویژگی ذکر نشده است.
۲. برای تفاوت میان «تفسیر» و «تأویل» نک: ابن اثیر، المثل السائر، ص ۳۲-۳۶.

معنی بیت از بین نمی‌رود بر خلاف نمونه دوم از مولانا که رواقی ذکر کرده است. دوم اینکه قرینه بسیار قدرتمندی چون اسم اعظم وجود دارد که انتخاب این ضبط را موجه می‌سازد؛ بنابراین بر طبق ملاک‌هایی که در سخنان خود رواقی آمده است، اتفاقاً گزینش سلیمان منطقی خواهد بود.

دو. زریاب خوبی در پاسخ کسانی که می‌گویند در صورت پذیرش ضبط مسلمان، اسم اعظم زائد به نظر می‌رسد، می‌نویسد: سلیمان و مسلمان که در آیه‌ای از قرآن با هم آمده‌اند، با هم رابطه‌ای اشتقاقی و معنوی دارند و حافظ از این امر آگاه است. وی با آوردن اسم اعظم ایهام را به کمال رسانده است؛ چرا که از یک سو این ترکیب را داریم که یادآور سلیمان است و از دیگر سو مسلمان را داریم. بدین ترتیب در این بیت، حافظ هم از مسلمان یاد کرده است و هم غیر مستقیم از سلیمان درست مانند بیت دیگری که در آن، واژه گلاب از سوی اشاره به سنت ریختن گلاب بر خاک متوفی دارد و از سوی دیگر یادآور شراب است (زریاب ۱۳۶۸: ۱۹۶-۱۹۷).

متأسفانه در پاسخ زریاب خوبی اشتباهاتی وجود دارد که بدان‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. گفته‌اند سلیمان و مسلمان رابطه‌ای اشتقاقی و معنوی دارند. حقیقت آن است که میان این دو واژه نه رابطه اشتقاق بلکه رابطه شبه اشتقاق وجود دارد.

۲. ایشان تلاش می‌کنند تا با کمک صنعت ایهام و آوردن بیتی دیگر از حافظ به عنوان شاهد، آمدن اسم اعظم را توجیه کنند. تا آنجا که در کتاب‌های بلاغت آمده است، ایهام در یک واژه ظاهر می‌شود نه در دو واژه. پیداست که اسم اعظم به تنهایی ایهامی ندارد؛ بلکه صرفاً تلمیحی به داستان سلیمان است. از همین رو ایشان مجبور شده‌اند این ترکیب را با مسلمان با هم بگیرند تا از این راه ثابت کنند که حافظ بر آن بوده با یک تیر دو نشان بزند؛ یعنی هم به سلیمان اشارت کند و هم به مسلمان. اما مشاهده می‌کنیم که بنا به گفته خود ایشان ما با دو تیر مواجهیم و نه یک تیر. بنابراین اشکال زائد بودن اسم اعظم همچنان بر سر جای خود باقی است.

سه. برخی از حافظ‌شناسان از جمله زریاب خوبی به تعداد نسخی که خانلری ارائه داده استناد می‌جویند و با توجه به این که از هفت نسخه خانلری شش نسخه «مسلمان» دارد

و یک نسخه «سلیمان» برآنند که باید ضبط اول را پذیرفت. بنا به تعداد این نسخه‌ها نسبت ضبط این دو واژه به یکدیگر یک به شش است؛ یعنی ضبط «مسلمان» شش برابر ضبط دیگر به کار رفته است؛ اما با مراجعه به تعداد نسخه‌هایی که سلیم نیساری ارائه می‌دهد این نسبت ۹ به ۲۴ می‌شود؛ یعنی بر اساس تعداد نسخه‌های سلیم نیساری، نسبت ضبط «مسلمان» تنها حدود ۲/۶ ضبط دیگر به کار رفته است نه شش برابر.

منابع

- الآمدی، حسن بن بشر بن یحیی، الموازنة، حَقَّق اصوله و علَّق حواشیه محمد محیی الدین عبدالحمید، ۱۳۶۳ق.
- ابن اثیر، المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، ۱۹۳۹م.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۷۸، حافظ نامه، تهران، علمی و فرهنگی.
- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
- نیساری، سلیم، ۱۳۸۳، دفتر دگرسانی‌های حافظ، تهران، فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی.
- دیوان حافظ، تصحیح مسعود فرزاد، تهران، همگام، ۱۳۶۲ش.
- دیوان حافظ، تصحیح جلالی نائینی و نذیر احمد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲.
- دیوان حافظ، تصحیح انجوی شیرازی، تهران، علمی.
- رواقی، علی، ۱۳۷۰، «کلک»، شماره شهریور و مهر، ش ۱۸-۱۹.
- زریاب خوبی، عباس، ۱۳۶۸، آینه جام، تهران، تهران، علمی و فرهنگی.
- فتوحی، محمود، ۱۳۹۱، سبک‌شناسی، تهران، سخن.
- قیصری، ابراهیم، ۱۳۸۸، ایبات بحث‌انگیز دیوان حافظ، تهران، توس.

Frow, John, 2007, *Genre*, Routledge.

Halliday, M.A.K ; Hasan, Ruqaiya, 1976, *Cohesion in English*, Longman.